مشاهیر شعرای ایران (2)

تحریکات برخلاف بیطرفی ایران جلوگیری کنند و بهیچ‏وجه ازجادّهء صحّت عمل خارج نشده و اشتراک در آن اعمال نکرده‏اند مانند آقای‏ لیتن که کارپرداز آلنمان در تبریز بود و از قرار معلوم همیشه سعی داشته‏ است بیطرفی ایران همیشه محفوظ باشد.

این خبر تأسّف‏انگیز اسباب کدورت روابط دو دولت گردیده و در آلمان صدای اعتراض شدید خیلی بلند شد وهنوز هم این فقره مادّهء دائمی برای تکدّر است.این کار یقینا برخلاف میل قلبی اولیای‏ استقلال دولت ایران شده برای ایرانیانی که در خاک آلمان زندگی‏ میکنند و مخصوصا آنان که در بدو انتشار قراداد انگلیس و ایران‏ که این ظهورات همه فرض آن اصل است در جراید رسما اعتراض کردند بسی ناگوار و موجب تأسّف است برای آنکه این فقره برخلاف‏ آزادی ایران بوده و می‏نمایاند که چنانکه نویسندگانی انگلیسی در این‏ اواخر دربارهء قرارداد انگلیس و ایران میگفتند که خوبی و بدی مئآل‏ آن بسته بشکل اجرای آن و در واقع بتأویل و تفسیر عملی آن قرارداد است عملا در اوّلین قدم تفسیر بسیار نظر زننده و دارای علامت بدی‏ از قرارداد شده و مملکت ما لنگ‏لنگان و بتدریج راه مصر ر ا پیش گرفته‏ است و دورهء سالهای اوّل«احتلال انگلیسی»را بخاطر میآورد که در لندن نطقها دایر بر خلوص نیّت انگلیس در باب مصر متوالیا تکرار و در مصر بتدریج در تقلیل و ازالهء علائم حاکمیّت عثمانی کوشیده میشد.

ما گمان میکنیم هر ایرانی که مقام بین المللی خود را میل ندارد از دست‏ بدهد خواه دوست آلمان بوده و خواه حسّیات دیگری داشته باشد بر خلاف این اقدام اعتراض خواهد نمود.

در شمارهء گذشته در زیر عنوان فوق شرحی راجع بفردوسی و تاریخ‏ زندگی او و شاهنامه بنقل و ترجمه از کتاب«تاریخ ادبی ایران»تألیف‏ استاد ادوارد براون درج کردیم و در نظر بود که در این شماره نیز یک مقالهء دیگری راجع بشمّه‏ای از تتبّعات و تدقیقات مهمّ علمای دیگر در همان باب و آنچه خود توانستیم تحقیق کنیم محض تکمیل فایده‏ و جامعیّت این فصل بر آن علاوه کنیم لکن چون مقالهء مزبور قدری‏ مطوّل است گنجایش این شماره بواسطهء مطالب دیگر کمتر است لهذا چنان بنظر رسید که در این شماره مختصری راجع بیک شاعر قدیم دیگر ذکر نمائیم که اگرچه از مشاهیرش نتوان شمرد لکن بواسطهء مناسبتی که‏ بموضوع شاهنامه دارد و برای روشن کردن قسمتی از مطالب مقالهء شاهنامه که در شمارهء آینده درج خواهد شد شرح راجع باو از مقدّمات‏ مفیده تواند شد شرح مزبور را در زیر همین عنوان درج میکنیم:

شاعر مشار الیه ابو المؤیّد بلخی است که از قدمای شعرای فارسی‏ و معاصر سلاطین سامانی بوده و از شعرای آن سلسله محسوب میشود. پیش از شروع بذکر آنچه از حال یا آثار او معلوم است باید بگوئیم که‏ مناسبت او با شاهنامه آنست که بنا بروایت کتاب قابوس‏نامه تألیف عنصر المعالی کیکاوس بن اسکندر بن قابوس بن و شمگیر که در سنهء 475 تصنیف‏ شده ابو المؤیّد بلخی یک شاهنامه‏ای داشته چنانکه در آن کتاب عنصر المعالی در خطاب بپسرش گیلانشاه گوید«جدّت ملک شمس المعالی‏ قابوس بن و شمگیر که نبیرهء ارغش فرهادوند1است و ارغش فرهادوند ملک گیلان بوده بروزگار کیخسرو و ابو المؤیّد بلخی ذکر او در شاهنامه آورده......»2.در تاریخ طبرستان تألیف محمّد بن‏ حسن بن اسفندیار که در سنهء 613 نوشته شده نیز ذکر از یک شاهنامه‏ای‏ شده که باغلب احتمال اشاره بهمین شاهنامهء ابو المؤیّد بلخی شاعر است چنانکه در آن کتاب گوید«و چنانکه در شاهنامه‏ای منظوم د منثور فردوسی و مؤیّدی شرح داه شده منوچهر انتقام جدّ خود ایرج را گرفت پیش از آنکه فریدون از این دنیا رحلت کند3».از این جمله استنباط میشود که شاهنامهء مزبور نثر بوده و اگر در کنیهء یک‏ شاعر بلخی هم که شاهنامه داشته و در کتاب الآثار الباقیه تألیف ابو ریحان بیرونی ذکر آن شده بعبارت«و قد ذکر ابو علی محمّد بن‏ احمد البلخی الشّاعر فی الشّهنامه هذا الحدیث فی بدو الانسان علی غیر ما حکیناه»4نیز فرض سهو استنساخ بتوانیم بکنیم شاید بتوان گفت که آن‏ فقره نیز اشاره بهمین شاهنامهء ابو المؤیّد است که در نسخه‏هائی که مأخذ نسخهء چاپی الآثار الباقیه بوده بکنیّهء ابو علی ضبط بوده است.ولی این‏ احتمال را فعلا بواسطهء تحقیق دیگر باید کنار گذاشت و دو مأخذ سابق الذّکر کافی است برای آنکه میان اسم باو المؤیّد و شاهنامه‏ و بالتّبع میان او و فردوسی مناسبتی اثبات کرد.

یک مناسبت دیگر هم میان ابو المؤیّد و فردوسی هست و آن این‏ است که پیش از آنکه فردوسی قصّهء یوسف و زلیخا را بنظم بیاورد ابو (1)این اسم در کتب دیگر باملاهای دیگر آمده و گویا صحیح‏ترین آنها«آغش‏ و هادان»یا«آرغش و هادان»است.اوّلی املائی است که در مجمل التّواریخ‏[بنقل‏ دخویه و یوستی از آن‏]ضبط شده و دوّمی در تاریخ طبرستان و رویان و مازندران تألیف سیّد ظهیر الدّین مرعشی آمده.بقول مجمل التّواریخ آغش عموزادهء اشاورزان‏ پسر اشاکید است(و هادان و اشاکید برادر بوده‏اند).تاریخ طبری آغض بن بهذان‏ (یا بهداذان)ضبط میکند و گوید که مادر او زنی بود موسوم به شوماهان که کنیزک‏ سیاوخش(سیاوش)بود و اسم آغص زا جزو سردارانی میآورد که با کیخسرو بجنگ‏ افراسیاب میرفتند(شاید آغص معرّب آغچ باشد).در یک کتاب خطّی دیگر که در سنهء 543 تألیف شده اسم پدر را بهرزبان ضبط کرده.در روضة الصّفا و هفت اقلیم‏ امین احمد رازی ارغش نوشته شده و عجب آنکه ترجمهء ترکی قابوس‏نامه‏[که قطعه‏ای‏ از آنرا دارن چاپ کرده‏]در موقع ترجمهء عین عبارت مزبور در متن آغش و هادان‏ ثبت شده و از این معلوم میشود که در نسخهء فارسی«قابوس‏نامه»که مترجم در دست‏ داشته چنین بوده است.شاید مقصود از آرش نیز که در شاهنامهء فردوسی اسمش در جزو سرداران کیخسرو در جنگ با افراسیاب ذکر شده همین شخص بوده باشد و همین اسم‏[آرش‏]در جاهای دیگر بآن طبرستانی نیز داده شده که از رویان تا خراسان‏ در زمان منوچهر تیر انداخت.

(2)بنقل میرزا محمد خان قزوینی از قابوسنامه در مقدّمهء کتاب مرزبان‏نامه.

(3)نقل از ترجمهء تلخیصی ادوارد برون انگلیسی ص.18.

(4)الآثار الباقیه ص.99.

المؤیّد بلخی این کار را کرده بوده و او(یعنی ابو المؤیّد)اوّل شاعر فارسی‏زبان است که این قصّه را نظم کرده و پس از وی نیز شاعری دیگر موسوم به بختیاری اهوازی‏1بوده که دست باین کار زده و فردوسی‏ سوّمین شاعر است که این قصّهء مذهبی را برشتهء نظم کشیده چنانکه خود فردوسی در مقدّمیهء یوسف و زلیخا چنین گوید:

«مر این قصّه را پارسی کرده‏اند بدو در معانی بگسترده‏اند باندازهء دانش و طبع خویش‏ نه کمتر از آن گفته‏اند و نه بیش‏ دو شاعر که این قصّه را گفته‏اند بهر جای معروف ننهفته‏اند یکی بو المؤیّد که از بلخ بود بدانش همی خویشتن را ستود نخست او بدین در سخن بافتست‏ بگفتست چون بانگ دریافتست‏ پس از وی سخن‏باف این داستان‏ یکی مرد بد خوب‏روی و جوان‏ نهاده ورا بختیاری لقب‏ گشادی بر اشعار هر جای لب‏ بچاره بر مهتران بر شدی‏ بخواندی ثنا و عطا بستندی‏ چنان دادن که یکره فتاد اتّفاق‏ باهواز شد نزد میر عراق‏ ................. ..............2

از این تفصیل استنباط میشود که ابو المؤیّد بلخی قبل از بختیاری‏ بوده و اگر حدس ریو3در باب اینکه بختیاری مزبور از شعرای دربار عزّ الدّین بختیار دیلمی از آل بویه(از سنهء356 تا 367 سلطنت داشته) بوده است صحیح باشد پس ابو المؤیّد مدّتی پیش از آن باید زندگی کرده‏ باشد لکن از خود مقدّمهء یوسف و زلیخای فردوسی صریحا معلوم میشود که«امیر عراق»که بختیاری را مأمور نظم قصّهء یوسف و زلیخا کرد در زمان نظم فردوسی نیز هنوز زنده و پادشاه بوده است چنانکه فردوسی‏ دربارهء وی گوید:

«خداوند فرّخ امیر عراق‏ که تختش سپهرست و اسبش براق‏ ...................... .......................... که بختش همایون و فیروز باد شبش تا قیامت همه روز باد 4»

و امیر مشار الیه همانا بهاء الدّوله بن عضد الدّوله دیلمی باید باشد که از سنهء 379 تا 403 سلطنت کرده و از سنهء 380 ببعد اغلب(اگر چه نه مستمرّا)اهواز را در قلمرو خود داشت.فردوسی خود نیز ظاهرا قصّهء یوسف و زلیخا را بخواهش وزیر او موّفق(که ظاهرا همان ابو علی‏[حسن بن محمّد]بن اسماعیل موفّق اسکافی است)ت‏ألیف کرده چنانکه گوید

«شنیدم من آن داستان‏5سربسر ز نیک و بدش آگهم در بدر قضا را یکی روز اخبار آن‏ همی راندمش بی‏غرض بر زبان‏ بنردیک تاج زمانه اجلّ‏ موفّق سپر وفا و محلّ‏ ز من این حکایت بواجب شنید پس آنگه سوی من یکی بنگرید مرا گفت خواهم که اکنون تو نیز بباشی بگفتار و شغلی بنیز هم از بهر این قصّه ساز آوری‏ ز هر گوشه معنی فراز آوری‏ ......................... ......................... 6

و چون فردوسی صریحا میگوید که بختیاری جوان وبد وقتیکه بنظم‏ قصّهء مأمور شد بعید است که از عهد عزّ الدّوله مانده و زمان بهاء (1)اهوازی بودنش بدست نیست فقط دکتر اته او را اهوازی مینامد.

(2)بیت 167-175 از چاپ اته.

(3) Rieu

(4)بیت 177 و 180 از چاپ اته.

(5)یعنی‏ داستان یوسف وزلیخای بختیاری.

(6)بیت 216-221 از چاپ اته.

الدّوله را درک کرده باشد اگرچه نیز ممکن است اواخر حکومت عزّ الدّوله را درک کرده و تخلّص خود را نسبت باو داده باشد و چون خود فردوسی‏ هم از این قار(یعنی بمقتضای نظم قصّه برای موفّق وزیر)قصّهء مذکور را باید پیش از سنهء 390 که تاریخ گرفتاری و حبس موفق بود(که منجرّ بقتل او در سنهء 394 گردید)نظم کرده است‏1و حتّی شاید چندین‏ سال پیش از آن تاریخ باین کار دست زده زیرا که منظور آن بوده که‏ موفّق آنرا پیش وزیر پادشاه ببرد و از این معلوم میشود که هنوز موفّق‏ وزیر نبوده یا بهرحال بالاتر از او و مقدّم بر او نیز وزیری دیگر بوده است چنانکه فردوسی از قول موفّق مزبور گوید:

برم نزد دستور میر عراق‏ که گردانش خیلند و ایران و شاق

.....الخ‏2.لهذا فرق زمان میان تاریخ نظم یوسف و زلیخای فردوسی و نظم بختیاری‏ مدّت زیادی نمیشود3.

از لباب الباب عوفی که در اوایل قرن هفتم تألیف شده نیز میدانیم‏ که ابو المؤیّد بلخی از شعرای عهد سامانیان بوده و اسم او در آن کتاب‏ در جزو شعرای آن عهد آمده‏4بدین قرار:«ابو المؤیّد بلخی-بنا» معانی بدین مؤیّد مشیّد بود و باز و همای معنی در دام بیان او مقیّد در صفت انگش معشوقه گوید:

انگشت را از خون دل من زند خضاب‏ کفّی کز و بلای تن و جای هرکس است‏ عنّاب سیم اگر نبودمان روا بود عنّاب بر سبیکهء سیمین او بس است

در مجمع الفصحا تألیف رضا قلی خان هدایت‏5نیز شرحی دربارهء ابو المؤیّد درج است بدین قرار:«ابو المؤیّد بلخی از حکما و شعرای زمان‏ (1)همهء این استنباط مبنی بر آنست که آن قسمت از مقدّمهء یوسف و زلیخای‏ فردوسی که راجع بسبب تألیف کتاب است و ذکر از ابو المؤیّد بلخی و بختیاری و نظم‏ آنها قصّهء یوسف و زلیخا را اسم موفّق و امیر عراق در آن آمده و آن قسمت فقط در یک نسخه که در موزهء بریطانی محفوظ است موجود و در سایر نسخه‏ها که معروف‏ است تماما مفقود است اصلی و صحیح فرض شود.و اگرچه این قسمت که در چاپ‏ اته از بیت 167 تا 223 است در نسخه‏های دیگر که مبنای چاپ اته و ظاهرا در شش نسخه‏ای که مبنای چاپ طهران بوده موجود نبوده لکن سیاق مطلب طوری‏ است که احتمال وضع و جعل در آن بسیار بعید است.

(2)بیت 227 از چاپ اته.

(3)این مطلب که فردوسی شاهنامه را در سالهای اوّل سلطنت بهاء الدّوله‏ تألیف کرده باشد منافی با آن نیست که در دیباچهء همان قصّه از نظم سابق خودش‏ داستان ملوک ایران را حرف میزند و گوید:

من از هر دری گفته دارم بسی‏ شنیدند گفتار من هرکسی ........................... ......................

(بیت 251 و ما بعد از چاپ اته) زیرا چنانکه از نسخه‏های مختلفهء شاهنامه و ترجمهء عربی آن کتاب معلوم میشود فردوسی‏ نسخهء اوّل شاهنامه را در سنهء 384 تمام کرده بوده است و همچنین از«میر عراق»که‏ در اهواز بود بعبارت«مر او را خرد پیر و دولت جوان»سخن میراند و چون بنظر بیاوریم که بهاء الدّوله در سنهء 360 متولّد شده و سنهء 379 بسلطنت رسیده میتوانیم‏ تصوّر کنیم که جوانی دولتش بچه عهد تصادف میکند.یک نکتهء دیگر نیز آن است که‏ در دو جا فردوسی«امیر عراق»مزبور را شهنشاه میخواند و بهاء الدّوله هم بهمین‏ خطاب مخاطب میشد.

(4)لباب الأباب(ص.26).

(5)چاپ طهران(ص.81).

دولت سامانیّه است با حکیم ابو المثل بخاری معاصر بوده است همانا رونقی‏ تخلّص میکرده از اشعارش چیزی در میان نمانده است از اوست:

جانیست تیغ شاه که دیدا اینچنین شگفت‏ جانی کز او بود تن و جان همه خراب‏ لرزان بجای گوهر در جرم او پدید جانهای دشمنانش چو ذرّه در آفتاب

ایضا له:

نبیدی که نشناسی از آفتاب‏ چو با آفتابش کنی مقترن‏ چنان تابد از جام گوئی که هست‏ عقیق یمن در سهیل یمن

در لغت فرس تألیف اسدی‏طوسی که ظاهرا کنی بعد از سنهء 458 تألیف شده است‏1نیز در مقام استشهاد برای معانی لغت فارسی‏ در هفت موقع ذکر از اشعار ابو المؤیّد شده و همه‏جا بطور مطلق باسم بو المؤیّد ذکر شده بدون اضافهء صفت بلخی و بدین‏ جهت شاید بطور قطع نتوان گفت که اشعار مزبور از ابو المؤیّد بلخی‏ است(نه ابو المؤیّد رونقی بخاری‏2)ولی چون در استشهاد یکی از همان لغات در فرهنگ جهانگیری همان شعر عینا باسم ابو المؤیّد بلخی‏ ثبت شده لهذا احتمال میشود داد که در حقیقت از همان شاعر است و اگر یکی از آن اشعار مال او باشد باقی هم از اوست زیرا که در لغت فرس اسدی همه‏جا از یک بو المؤیّد بطور اطلاق سخن رفته و اگر مختلف و متعدّد بود با صفات دیگر تمیز داده میشد.این است اشعار که از بو المؤیّد در لغت فرس آمده:

1-در لغت کالوس:کالوس مردم خربط باشذ بو المؤیّد گفت

ملول مردم کالوس و بی‏محلّ باشد مکن نگارا این خو و طبع را بگذار

2-در لغت سد کیس:سد کیس قوس قزح باشذ بو المؤیّد گفت

میغ مانندهء پنبه است همی باز نداف‏ هست سد کیس درونه که درو پنبه زنند

3-در لغت بش:بش آهن پارهء تنگ باشذ که بر صندوق و دوات و در زنند و بمسار بدوزند بو المؤیّد گفت

از آبنوس دری اندرو فراشته بوذ بجای آهن سیمین همه بش و مسمار

4-در لغت شکاف:شکاف ابریشم بر کلابه زذه بوذ بو المؤیّد گفت

شکوفه همچو شکافست و میغ دیباباف‏ مه و خورست همانا بباغ در صرّاف

5-در لغت خنجک:خنجک خاری باشذ که بتازی آنرا شیح خوانند بو المؤیّد گفت

نباشذ بس عجب از بختم ار عود شوذ در دست من مانند خنجک‏

(1)طبع پاول هورن- Paul Hirn

(2)اسم این شاعر ومختصر شرح راجع باو هم باز جداگانه در لباب الأباب‏ مسطور است.مجمع الفصحا رونقی را تخلّص همان ابو المؤیّد بلخی میداند.

6-در لغت تلک:تلک چیزی باشذ کرد و سرخ و زرد نیز بود و ترش بوذ و آلوی کوهی گویندش بو المؤیّد گفت

صفرای مرا سود ندارد تلکا درد سر من کجا شناسد علکا سوگند خورم بهرچ هستک ملکا کز عشق تو بگداخته‏ام چون کلکا

7-در لغت ملک:ملک دانه‏ایست چون ماش و از عدس مه باشد گروهی کلولش خوانند بو المؤیّد گفت

بسا کسا که ندیم حریره و بره است‏ و بس کسست که سیری نیابذ[از]ملکی.

در فرهنگ شعوری نیز در لغت«زاج»این شعر از بو المؤیّد منقول است:

دلیری که ترسد ز پیکار شیر زن زاج خوانش نه مرد دلیر.

در باب تاریخ زمان حیات ابو المؤیّد بصحّت و دقّت نمیشود چیزی‏ گفت و فقط مأخذی که برای تعیین تاریخ تقریبی او در دست است بودن‏ اوست از شعرای عهد سامانی(سلطنت از 295 تا 389)و تقدّمش‏ بر فردوسی و بختیاری است و علاوه بر اینها اگر حدس اینکه شاید مشار الیه یکی از مؤلّفین شاهنامهء منثوری بوده که برای ابو منصور بن عبد الرّزاق طوسی تألیف شده(و ظاهرا همه جا مراد از شاهنامه بطور مطلق‏ آن بوده)صحیح باشد[چنانکه در مقالهء راجع بشاهنامه تفصیلا ذکر خواهد شد]در این صورت میشود زمان او را در اواخر نصف اوّل‏ قرن چهارم هجری گذاشت.یک نکتهء دیگر نیز شاید قرینه و مؤیّد کشف مطلب بشود و آن شعر شمارهء(6)است از اشعار مندرجه در لغت‏ اسدی طوسی که رباعی است و رباعی بقول بعضی از عروضییّن از زمان‏ رودکی باین طرف رایج شده و پیش از آن نبوده پس ابو المؤیّد بعد از رودکی متوفّی در سنهء 329 میزیسته است.

آنچه دربارهء این شاعر و اشعار او گفته شد البتّه مبنی بر یک تتبّع‏ ناقصی است که فعلا امکان داشت و اگر تذکره‏های احوال شعرا و جنگها و کتب لغت فارسی که شواهد دارند استقراء و استقصاء شود شاید هم مبلغی‏ از اشعار او و هم بواسطهء دقت در مضامین آنها قرایی برای احیای تاریخ‏ حیات او بدست آید.

اوضاع ایران‏1

SSدولت ایران دخول خود را رسما بمجمع اتّحاد ملل اظهار داشته‏ و شاهزاده فیروز میرزا وزیر امور خارجه که در لندن بود در تاریخ‏ (1)قسمت زیادی از این اخبار علاوه بر جراید فارسی طهران از ورقهء اخبار آلمانی موسوم به«اطّلاعات انجمن آلمان و ایران»اقتباس شده است.